



از یمن عشق استاد

نوشته حسن شکروی



نام عنوان: از یمن عشق استاد

نویسنده: حسن شکروی

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

ناشر: وثوق

چاپ: فاضل

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: 964 - 7250 - 59 - 2

قیمت گالینگور: ۲۸۰۰ تومان ؛ قیمت شومیز: ۱۹۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، خیابان صفائیه، کوچه ممتاز، چهار راه آخر، سمت راست، روبروی مسجد

حضرت معصومه (س)، انتشارات وثوق تلفن: ۷۷۳۵۷۰۰ همراه: ۹۱۲۲۵۲۵۸۳۹

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۷
مقدمه نویسنده.....	۱۳
۱ / در حیات دانشگاه.....	۱۵
۲ / روز تولد کلاس.....	۱۸
۳ / کلاس فلسفه، جلسه دوم.....	۳۴
۴ / زوآر خراسان.....	۵۴
۵ / چهار سال بعد.....	۷۲
۶ / شانزده سال بعد در تبریز و قزوین.....	۷۳
۷ / عشق جوجوق.....	۷۶
۸ / عشق کیوان و افسانه.....	۸۲
۹ / کلاس فلسفه، جلسه سوم.....	۸۶
۱۰ / عشق استاد.....	۸۹
۱۱ / بازداشت کل شجاع.....	۹۱
۱۲ / پرستی خارج از درس دانشجو از استاد.....	۹۶
۱۳ / کلاس فلسفه، جلسه چهارم.....	۱۱۱

۱۴	/ شجره نامه	۱۲۶
۱۵	/ عشق باش چاووش هیمت	۱۳۴
۱۶	/ در دربار قزلباغ	۱۴۲
۱۷	/ شرفیابی قزلباغ به خدمت سلطان و ...	۱۵۲
۱۸	/ در محضر شیخ الاسلام	۱۵۶
۱۹	/ در منطقه وان	۱۷۸
۲۰	/ سکونت در شهر وان	۱۸۵
۲۱	/ جلسه پنجم کلاس فلسفه	۲۱۰
۲۲	/ عبدالحمید، جوانی از زابل	۲۲۴
۲۳	/ جلسه ششم، کلاس فلسفه	۲۴۶
۲۴	/ پنج عروس برای پنج داماد	۲۷۱
۲۵	/ در منزل معمار غلام	۲۷۳
۲۶	/ در منزل کل شجاع	۲۸۰
۲۷	/ مهمانی منزل کل شجاع	۲۸۲
۲۸	/ شب جشن عروسی	۲۸۳
	فهرست برخی کتب منتشر شده انتشارات وثوق	۲۸۸

پیشگفتار

جای تبریک و تحسین جدی دارد که پدر من دو هفتاد و شش هفت سالگی چنین دلگرم و با انگیزه به نوشتن می‌پردازند و تحسین برانگیزتر اینکه با شیوایی و روانی کامل هم می‌نویسند. برای من که از نزدیک شاهد کار ایشان بوده‌ام، شیوه سستی و به بیان روشنفکران کلاسیکی که برای خود انتخاب کرده‌اند، جالب توجه بوده است. در اتاق پذیرایی کار می‌کنند و مادرم این اتاق را با شیوه سستی شرقی با مخده و فرش ترکمنی و تابلوی مینیاتور و قلیان تزیین کرده. روی میز نهارخوری قهوه‌ای رنگ بزرگی می‌نویسند و چند دفتر بزرگ دارند که در آن یادداشت می‌کنند. با مداد و تند و خوش خط می‌نویسند و مداد و خودکارهایشان همیشه آماده و در جا قلمی خاتمی است که به نظرم کار اصفهان است. با لباس خانه سفید و تمیز می‌نویسند و عادت دارند که همیشه در لابلای نوشتن به انبوه کتاب‌های تاریخ و لغت نامه و دایره‌المعارف که روی میز چیده‌اند مراجعه کنند. از این‌ها برای مستندسازی وقایع استفاده می‌کنند و البته یک دو جین عینک دارند که مدام این را بر می‌دارند و آن یکی را می‌گذارند. عینک دوربین، نزدیک بین، آستیگمات، و غیره.

در کل با اندام لاغر و نسبتاً خمیده، با سر طاس و عینک و وضعیتی که ترسیم کردم، از جهاتی سمبل نویسندگان عبوس دانشگاهی و غیر دانشگاهی در زمانی محسوب می‌شوند که حالا تقریباً فراموش شده است. زمانی که کامپیوترها نبودند و خانه‌ها آپارتمانی نبود و از نویسندگان با عنوان تحسین برانگیز استاد نام برده می‌شد و این استادان عمدتاً عضو



دانشکده‌های ادبیات و معقول و منقول بودند و لاغر و طاس و عبوس بودند و سیگارهای بی فیلتر می‌کشیدند و جدی و منزوی بودند و روی به کار بردن فعل و فاعل به جای خود تعصب داشتند و برای خودشان در خانه اتاق کاری داشتند که پر از تابلوهای خوش‌نویسی از شعر حافظ بود و نگرش اهل خانه به آن نوعی نگرش تقدس‌مآبانه بود. شاید دلیل گرایش من به نویسندگی از زمان کودکی همین حس احترام و قداستی بود که آرزو داشتم زمانی برای من هم قائل شوند. احترام و قداستی که معمولاً جامعه سنتی برای ارباب فضل و اهل قلم قائل می‌شود. من هم آرزو داشتم در چنین فضایی بنویسم و کنارم همیشه یک استکان کمر باریک جای و یک پاکت سیگار بی‌فیلتر باشد و من از لابلای تخیلات خودم اسامی عجیب و غریب تاریخی بیرون بکشم و برای آنها حوادث عجیب و پهلوانی خلق کنم. یادم هست که در سالهای اولیه تمرین نویسندگی تا مدت‌ها هرچه می‌نوشتم در چنین فضایی بود. گذشت چند دهه لازم بود که مرا با واقعیات زمان خودم پیوند دهد و این نکته را یادآوری کند که من فرزند زمان کامپیوتر و آپارتمان و سیگارهای فیلتردار معطر و انسانهایی هستم که در ماهیت خودشان مانده‌اند و میان سنت و تکنولوژی از این دنده به آن دنده می‌شوند و تاریخ را البته برای سرگرمی می‌خوانند.

پدر بزرگوار این رمان را به شیوه رمان-تاریخ‌هایی نوشته است که چه ترجمه و چه تالیف و چه چیزی میان این و آن، در سالهای گذشته به کرات از قلم توانمند مرحوم ذبیح‌اله منصوری تراوش کرده است و چیزی قریب به چند دهه ادبیات می‌شنید (و نه خلاق) ما را متأثر نموده است. این گرت‌برداری البته طبیعی هم هست چون یادم هست که سالهای سال پیش مجله مطلوب روشنفکرهای آن زمان یعنی خواندنی‌ها را در منزل و محل کار پدر و عموی فاضل و بزرگوارم مکرر می‌دیدم و اسم آقای منصوری را هم از همان موقع در خواندنی‌ها مشاهده می‌کردم. آن زمان این مجله برای ذوق کودکان من جذاب نبود (زیادتی از حد ساده و خشک بود و عکس‌های رنگی و مطالب ورزشی و سینما نداشت. بیشتر بدرد پیرمردها می‌خورد!). بهر حال آن زمان ارباب فضل خواندنی‌ها را خوب می‌خواندند و از همان جا بود که مرحوم منصوری و سبک خاص وی در ذهن‌ها جا باز می‌کرد. منطقی بود که بعدها این شیوه خاص، وی را به شهرت برساند و آثارش پشت هم به شکل کتاب بیرون آید، نا گفته نماند که در آن زمان من هم جزو خوانندگان بی‌شمار آثارش شده بودم.

نگارش رمان- تاریخ اینک در کشور ما بدل به نوعی شیوه نگارشی جدی گردیده و آثار بالنسبه شایسته‌ای در این زمینه نگاشته شده است. نویسندگانی هستند که این شیوه را خوب بکار می‌گیرند و به نظر می‌رسد که بویژه در نگارش تاریخ معاصر کاملاً از شیوه نویسندگی غرب و بخصوص آمریکایی پیروی می‌نمایند. شاید تنها با این تفاوت که استفاده از برخی عناصر برجسته رمان- تاریخ نظیر عناصر زیبایی شناختی و حتی اروتیک در ادبیات غرب مرسوم است و در کشور ما به آن شیوه که از غرب در ذهن داریم خیر.

نمی‌خواهم وارد این مقوله بشوم و به بررسی دیرینه شناختی این سبک بپردازم چون کار من نیست. همینقدر می‌دانم که از میان شیوه‌های مختلف ادبی، ایرانی‌ها این شیوه را بیشتر می‌پسندند و اساساً پس از رمان‌های عاشقانه که خوانندگان خاص خود را دارد و اکثراً در میان نسل جوان بازار دارد، رمان‌های مورد علاقه ایرانی‌ها عمدتاً رمان تاریخ هستند. در این زمینه شخصیت‌هایی هم داشته‌ایم که البته در زمان خود داستانه‌های مورد پسندی نوشته‌اند. نظیر مرحوم سعید نفیسی و حسینقلی مستعان و غیره که در کتاب‌های مربوط به تاریخ ادبیات معاصر از ایشان یاد می‌شود. افرادی نظیر آقای مسعود بهنود نیز این اواخر با احاطه تاریخی و تسلط به سبک خود و آشنایی با جریانهای ادبی معاصر در غرب آثار جذابی نوشته‌اند و به قولی این قالب را در میان جریانهای ادبی فعلی جا انداخته‌اند، و جانب اینکه جدیداً شیوه نگارش رمان تاریخ امریکایی، حتی روزنامه‌های سیاسی و تاریخی کشور ما را متأثر کرده است و رفته رفته ادبیات ما از این بابت وارد مرحله جدیدی می‌شود، با اینحال نمی‌توان منکر شد که فردی به نام ذبیح‌اله منصوری در چند دهه گذشته و حتی در کل تاریخ رمان- تاریخ نویسی کشور ما شخصیت بی‌حرف و حدیث بوده است. منظوم صرفاً از نظر کیفی و یا با نگاه یک منتقد نیست. منظوم بیان واقعی است که روی داده. چه موافق و چه مخالف این جریان باشیم و از موضع مخالف و یا موافق اظهار نظر نمایم.

بسیاری از ایرانی‌ها شیفته منصوری هستند و کتاب‌های وی هنوز هم سالها پس از درگذشت وی، از پرفروش‌ترین رمان- تاریخ‌ها محسوب می‌شود. حجم کار وی قابل توجه است و به نظر می‌رسد که خلق یا گزینش سبک خاص نگارش منصوری با کمیت قابل توجه آثارش نوعی لازم و ملزوم بوده است. سبکی که روان، ساده و صمیمی است و گیرایی لازم را دارا می‌باشد. در عین اینکه سبک دشواری نیست و با توجه به اینکه صرفاً برای بیان حالات



سطحی و به نوعی گزارشگری وقایع کاربرد دارد، می‌تواند به صورت مستمر و متوالی در خدمت نگارش مضامین یکدست و با یک نوع نگرش درآید. حتی رمان‌هایی که منصوری برای ترجمه انتخاب کرده است، از این قاعده مستثنی نیستند. تصور می‌کنم برای درک مطلب مقایسه برخی ترجمه‌ها گویایی داشته باشد. به عنوان مثال، مقایسه ترجمه اسپارتاکوس از هوارد فاست، منصوری با ترجمه ابراهیم یونسی خوب این تفاوت را می‌رساند. در واقع اسپارتاکوس کتابی بوده است که با شیوه یکسان‌نویسی منصوری سنخیت نداشته و بنابراین به بیان ساده این کتاب نمی‌توانسته توسط وی ترجمه شود. درست مانند آنکه از منصوری توقع داشته باشیم به جای ترجمه آثار افرادی مانند موریس دو کبری، الکساندر دوما، و خیل مورخین و رمان-تاریخ نویسان غربی، به ترجمه داستانهای ایساک بابل و یا آنتوان چخوف بپردازد و یا داستانهای نویسندگان معاصر و مثلاً نیویورکریست‌ها را ترجمه کند. بدیهی است شیوه کاری وی با این نوع ادبیات نمی‌خواند و این واقعیت نه از شأن مترجم می‌کاهد و نه بر آن می‌افزاید. داستانهای ویلیام سیدنی پورتر (ا. هنری) جذاب است و سرگرم کننده و ماهرانه پرداخت شده و به قولی بسیار فنی. اما شیوه ماشینی وار وی در نگارش داستان‌هایی مانند داستان‌های نه‌گانه سالینجر و یا داستانهای برنارد مالامود کارایی ندارد. اینگونه داستانها مدت‌های طولانی تراش و پرداخت می‌خواهند و در ضمن بسیار دشوار نوشته می‌شوند. نویسنده هنگام نگارش آن‌ها به انواع مشکلات و تضادهای پدید می‌آید و باید بند به بند روی یک سیر مینیاوری پیش برود و این البته با تندنویسی و ارائه حجم بالای مطالب سازگار نیست.

نمی‌دانم پیروی از شیوه نگارشی مرحوم منصوری، بدین دلیل توسط پدر بزرگوار برگزیده شده که از زمان جوانی شخصیت مورد علاقه ایشان بوده و یا کتاب‌های متعدد و دانش بالا و پشتکار مثال زدنی وی از جمله پدر مرا تحت تاثیر قرار داده و یا سوای این دو و یا در کنار این دو، حجم قابل توجه فروش کتاب‌های مرحوم منصوری، هر نویسنده‌ای را به نوعی پیرو و سوسه می‌کند. شاید هم ضرورت‌های فنی کتاب انتخاب چنین شیوه‌ای را ایجاب می‌کرده چون کتاب به صورت بیان وقایع طولانی و در زمان طولانی است و به عبارتی سیر وقایع را به صورت داستان وار از نسلی به نسل دیگر بازگو می‌کند و در عمده موارد به قول نویسندگان از سطح حرکت می‌کند. با این انتخاب شیوه مرحوم منصوری از هر شیوه‌ای شایسته‌تر است. هنگامی که پدر می‌خواستند نگارش این کتاب را شروع کنند می‌گفتند می‌خواهند کتابی با

این مضمون بنویسند که زیبایی از نسلی به نسل دیگر و به صورت ژنتیک انتقال پیدا می‌کند. بهر حال این مضمون سر از سیر وقایع تاریخی در دوره عثمانی در آورد و تبدیل به سرگذشت نسل‌های چند در دوره‌ای خاص از تاریخ این امپراطوری گردید. دوره‌ای که از جهت تاریخی می‌توان آن را دوره غروب امپراطوری با عظمتی دانست که با ظهور افرادی مانند سلطان سلیم اول طلوع کرد و درخشش آن چه در بُعد ایدئولوژیک و چه فرهنگی و نظامی، چشم دنیا را خیره نمود، و به تدریج با یک سیر نزولی کامل و همه جانبه، در زمان سلطان عبدالحمید دوم (معروف به ملعون) به زوال واقعی خود رسید و البته در برهه‌ای کوتاه پس از این، توسط موج نو جریان روشنفکری در ترکیه از میان رفت. در این زمان مدت‌ها بود که تسلط واقعی حکومت نه در دست خلفا که از آن شخصیت‌هایی مانند رئیس خواجه‌گان حرم‌سرا بود. مطالبی که در متن به تفصیل از آن سخن گفته شده است.

بهر حال وقتی پیش نویس اولیه را به من دادند که بخوانم و نظر بدهم گفتم که البته خوب است و روان و گیراست و البته مردم ما بخصوص جوانها آنرا می‌پسندند ولی چرا اینقدر پر است از عشق و شیدایی. دیگر اینکه چرا از زمان حال شروع شده و بخصوص از دانشگاه. ایشان گفتند که زندگی به جز عشق و جوانی نیست. این را افراد پا به سن گذاشته می‌فهمند. اینکه دلیل واقعی همین بود یا نه من نمی‌دانم و البته اینکه من نمی‌دانم چندان هم اهمیت ندارد.

شادمان شکروی

پاریس / مرداد هشتاد و سه

مقدمه نویسنده

این بنده که هفتاد و چند سال از عمرم می‌گذرد و بیش از بیست و سه سال است که بازنشسته هستم وقتی فرزندانم که غالباً خود دارای زن و فرزند و خانواده هستند در یک مجمع متفقاً جمع می‌شوند غالباً از داستان‌های قدیم دیده و شنیده می‌پرسند و با اینکه غالباً مدارج تحصیلی دکترا و مهندسی و غیره را طی کرده‌اند بیشتر مایلند از این گونه داستانها بشنوند و بعد از شنیدن به جد خواهان نوشتن آنها می‌شوند و با ترغیب و تشویق برای نوشتن اینگونه داستانها تاکید دارند.

بالاخره در اثر پافشاری آنها تصمیم بر آن شد که داستان حاضر که چکیده‌ای از شنیده‌ها و خوانده‌ها و گفته‌های این و آن به اضافه آنچه که از تاریخ و مربوط به این داستان می‌شد به نام داستان (از یمن عشق استاد) تقدیم خواننده شود که امید است نقایص آن با لطف و بزرگواری خواننده بخشیده شود.

ضمناً لازم به ذکر است که فرهنگ نیم غربی و نیم شرقی خانواده‌های به اصطلاح متجدد، که غالباً ساکن پایتخت و شهرهای بزرگ کشور هستند دامنگیر بعضی از این خانواده‌ها شده و موجب افزایش آمار طلاق و کاهش ازدواج جوانها گردیده، در حالی که تا چند دهه قبل که پدرها و مادرها در کار به سامان رساندن فرزندان خود از نظر ازدواج آنها و تشکیل خانواده دخالت بیشتری داشتند طلاق در بین خانواده‌ها کمتر و بنیان عشق و مودت مستحکم‌تر بود.